

۹

کمونیزم «چپ» در انگلستان

در انگلستان هنوز حزب کمونیست وجود ندارد ولی در بین کارگران یک جنبش کمونیستی ترو تازه، پردامنه، نیرومند و سریعاً در حال رشد وجود دارد که به ما حق می دهد درخشان ترین امیدها را نسبت به آن داشته باشیم: در آن جا چند حزب و سازمان سیاسی وجود دارد (حزب سوسیالیست بریتانیا)^۱ «حزب سوسیالیست کارگری»، «جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی»، «فدراسیون سوسیالیستی کارگری»^۲

^۱ - (British Socialist Party) «حزب سوسیالیست بریتانیا»- در سال ۱۹۱۱ در شهر مانچستر تأسیس شد. این حزب فعالیت تبلیغی و ترویجی خود را بر وفق روح مارکسیزم عملی می کرد و حزبی بود «غیر اپورتونیستی و واقعاً مستقل از لیبرال ها» (گفته ی لندن). کم عده ای و جدائی حزب از توده ها تا اندازه ای به آن جنبه ی سکناریستی می داد.

در دوران نخستین جنگ جهانی در این حزب دو جریان پدید آمد: یکی جریان آشکار سوسیال شوینیستی که هایندمان در رأس آن قرار داشت و دیگری -جریان انترناسیونالیستی که آ. اینگپین و دیگران در رأس آن بودند. در آوریل سال ۱۹۱۶ در حزب انشعاب روی داد. هایندمان و طرفدارانش در اقلیت ماندند و از حزب خارج شدند. از این زمان به بعد در رأس حزب سوسیالیست بریتانیا عناصر انترناسیونالیست قرار گرفتند. حزب سوسیالیست بریتانیا ممتکر تأسیس حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود که در سال ۱۹۲۰ صورت رسمی بخود گرفت.

^۲ - «حزب سوسیالیست کارگر» از گروه سوسیال دموکرات های چپ پس از انشعاب از فدراسیون سوسیال دموکرات در سال ۱۹۰۳ تشکیل گردید. «انجمن سوسیالیستی لوئلز جنوبی» -گروه کوچک بود که اعضاء آن اکثراً کارگران معادن زغال سنگ لوئلز را تشکیل می دادند.

که مایلند حزب کمونیست تشکیل دهند و هم اکنون در این باره با یکدیگر مذاکره می کنند. در مجله ی هفتگی «درد نوت کارگران» (جلد ۶ شماره ۴۸ مورخه ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰) ارگان «فدراسیون سوسیالیستی کارگری»، که تحت مدیریت رفیق سیلویا پانکهورست منتشر می شود، مقاله ای به قلم وی تحت عنوان «خطاب به حزب کمونیست» درج شده است. این مقاله تشریحی است از جریان مذاکرات بین چهار سازمان نام برده درباره ی تشکیل حزب واحد کمونیست بر پایه ی الحاق به انترناسیونال سوم و قبول نظام شوروی به جای پارلامنتاریزم و نیز قبول دیکتاتوری پرولتاریا. به طوری که معلوم می شود یکی از موانع عمده در راه تشکیل بی درنگ حزب واحد کمونیست عبارتست از اختلاف نظر بر سر مسأله مربوط به شرکت در پارلمان و بر سر الحاق حزب جدید کمونیست به «حزب کارگر» قدیمی سندیکالیستی، اپورتونیستی و سوسیال شوینیستی که اکثراً از تردیونیون ها تشکیل یافته است. «فدراسیون سوسیالیستی کارگری»- و هم چنین «حزب سوسیالیست کارگری»* با

«فدراسیون کارگری سوسیالیستی»- سازمان کم عده ای بود، که از «انجمن دفاع از حقوق انتخاباتی زنان» تشکیل می شد و اعضاء آن به طور عمده از زنان مرکب بود. هنگام تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر (کنگره ی مؤسسان آن از ۳۱ ژوئیه تا یکم اوت سال ۱۹۲۰ برپا بود) که در برنامه خود ماده ای در باره ی شرکت حزب در انتخابات پارلمانی و وارد شدن در حزب کارگر خود داخل نموده بود، همه سازمان های «چپ» وارد حزب کمونیست نشدند. در کنگره ی حزب کمونیست که در ژانویه سال ۱۹۲۱ برپا گردید. انجمن سوسیالیستی نونلز جنوبی و فدراسیون کارگری سوسیالیستی (که در آن موقع حزب کمونیست کارگر و حزب کمونیست نامیده می شدند) با حزب کمونیست بریتانیای کبیر متحد شدند و این حزب به حزب واحد کمونیست بریتانیای کبیر موسوم گردید. هیئت رهبری حزب سوسیالیست کارگر از اتحاد امتناع ورزید.

* - ظاهراً این حزب با الحاق به «حزب کارگر» مخالف است ولی تمام حزب با شرکت در

پارلمان مخالف نیست.

شرکت در انتخابات پارلمان و در خود پارلمان و نیز با الحاق به «حزب کارگر» اظهار مخالفت می نمایند و در این مورد با تمام یا با اکثریت اعضاء حزب سوسیالیست بریتانیا، که در نظر آنان «جناح راست احزاب کمونیست» انگلستان را تشکیل می دهد، اختلاف نظر دارند (رجوع شود ره ص-۵ مقاله ی نام برده ی سیلویا پانکهورست).

بدین سان تقسیم بندی اساسی با وجود فرق عمده ای که از لحاظ شکل بروز اختلاف نظرها و یک سلسله از نکات دیگر دیده می شود با تقسیم بندی موجوده در آلمان همانند است (در آلمان شکل بروز اختلاف نظرها به مراتب به شکل «روسی» آن نزدیک تر است تا در انگلستان). حال به بررسی پراهرین «چپ ها» بپردازیم.

رفیق سیلویا پانکهورست در مورد شرکت در پارلمان به مقاله ی رفیق و. گالاخر (W.Gallacher) استناد می جوید که در همان شماره به چاپ رسیده است. رفیق گالاخر از طرف «شورای کارگری اسکاتلند» در گلاسگو چنین می نویسد:

«این شورا صریحاً ضد پارلمانی است و جناح چپ سازمان های سیاسی گوناگونی از آن طرفداری می کند. ما نماینده ی جنبش انقلابی اسکاتلند هستیم که در راه ایجاد یک سازمان انقلابی در مؤسسات صنعتی (در رشته های گوناگون صنایع) و تشکیل حزب کمونیست مبتنی بر کمیته های اجتماعی در سراسر کشور، مجاهدت می ورزد. ما مدت های مدیدی با طرفداران رسمی پارلمانتاریزم مرافعه کرده ایم و لازم ندانستیم جنگ آشکاری را علیه آن ها اعلام نمائیم و آن ها هم از شروع حمله بر ضد ما می ترسند.»

ولی این وضع نمی تواند زیاد به طول انجامد. ما در سراسر جبهه با پیروزی روبرو هستیم.

اعضای عادی حزب مستقل کارگر در اسکاتلند به طور روزافزون از فکر درباره ی پارلمان مشمنز می گردند و تقریباً تمام گروه های محلی، طرفدار ساوت ها (این

کلمه ی روسی با حروف انگلیسی به کار برده شده است) یا شوراهای کارگری هستند. بدیهیست که این امر برای آن آقایانی که سیاست را وسیله ی کسب معاش (و حرفه) می دانند اهمیت بسیار جدی دارد و لذا آن ها کلیه وسائل را به کار می برند تا اعضاء سازمان خود را متقاعد سازند که راه قهقرا در پیش گرفته به آغوش پارلمانتاریزم باز گردند. رفقای انقلابی نباید (تکیه روی کلمات همه جا از نویسنده است) از این باند پشتیبانی کنند. مبارزه ی ما در این جا بسیار دشوار خواهد بود. یکی از بدترین مشخصات این مبارزه خیانت کسانی خواهد بود که مطامع شخصی آن ها محرک نیرومندتری برای آنانست تا علاقه ی آن ها به انقلاب. هرگونه پشتیبانی از پارلمانتاریزم، صاف و ساده کمکی است به این که حکومت به دست شایدمان ها و نوسکه های بریتانیایی ما بیافتد. هندرسون و کلینس (Clynes) و شرکاء، مرتجعین علاج ناپذیری هستند. حزب رسمی مستقل کارگر بیش از پیش تحت تسلط لیبرال های بورژوایی می افتد که در اردوگاه آقایان ماکدونالد و اسننودن و شرکاء برای خود پناه گاه معنوی یافته اند. حزب رسمی مستقل کارگر شدیداً دشمن انترناسیونال سوم است ولی توده، طرفدار این انترناسیونال است. پشتیبانی از طرفداران اپورتونیست پارلمانتاریزم، به هر نحوی که باشد، معنایش صرفاً تبدیل شدن به آلت دست حضرات نام برده است. حزب سوسیالیست بریتانیا در این مورد واجد هیچ اهمیتی نیست... در این مورد یک سازمان تولیدی (صنعتی) انقلابی سالم و یک حزب کمونیست لازم است که طبق اصول علمی روشن و کاملاً صریح عمل نماید. اگر رفقای ما می توانند در ایجاد این دو سازمان به ما کمک کنند ما با طیب خاطر کمک آن ها را می پذیریم، ولی اگر نمی توانند آن وقت بگذار محض رضای خدا اصلاً هیچ دخالت نکنند و از طریق پشتیبانی از مرتجعینی که با جدیت تمام در راه تحصیل عنوان پارلمانی «پرافتخار» (۴- این علامت استفهام از نویسنده است) می کوشند و با اشتیاقی مفرط می خواهند ثابت کنند که قادرند امور کشور را با همان موفقیتی اداره نمایند که «اربابان»، یعنی سیاستمداران طبقاتی، اداره می نمایند. به انقلاب خیانت ورزند».

این نامه، که به هیئت تحریریه ی مجله ی نام برده نوشته شده است، به عقیده ی من روحیات و نظریات کمونیست های جوان یا کارگران توده ای را که تازه دارند به طرف کمونیزم می آیند، به طرز شگرفی منعکس می سازد. این روحیه بی نهایت مطبوع و گران بهاست؛ باید آن را قدر دانست و از آن پشتیبانی نمود، زیرا بدون وجود آن، امیدی به پیروزی انقلاب پرولتاریا در انگلستان - و به طور کلی در هر کشور دیگری - نمی توان داشت. افرادی را که می توانند روحیات توده ها را بدین سان منعکس نمایند و قادرند چنین روحیاتی را (که غالباً خفته و درک نشده و برانگیخته نشده است) در توده ها به وجود آورند، باید حفظ کرد و با دلسوزی تمام هرگونه کمکی را نسبت به آن ها مبذول داشت. ولی در عین حال باید صریح و آشکارا به آن ها گفت که روحیه ی تنها برای رهبری توده ها در یک مبارزه ی عظیم انقلابی کافی نیست و فلان یا بهمان اشتباهی که وفادارترین افراد نسبت به امر انقلاب آماده ی ارتکاب آنند و مرتکب آن هم می شوند اشتباهی است که ممکن است به امر انقلاب زیان برساند. نامه ای که رفیق گالاخر به هیئت تحریریه نوشته است بدون هیچ گونه تردیدی نطفه های تمامی آن اشتباهاتی را که کمونیست های «چپ» آلمان مرتکب می شوند و بلشویک های «چپ» روسیه هم در سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ مرتکب می شدند دربر دارد.

سراپای وجود نویسنده ی نامه را نفرت پرولتاری پرارجی (که البته نه تنها برای پرولترها، بلکه برای همه زحمت کشان و به قول آلمانی ها برای همه «اشخاص کوچک» نیز مفهوم و به فکر آن ها نزدیک است) نسبت به «سیاستمداران طبقاتی» بورژوائی فرا گرفته است. این نفرت نماینده ی توده های ستم کش و استثمار شونده در حقیقت «سرچشمه هرگونه حکمت» و مبنای هرگونه جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و کامیابی های آنست. ولی نویسنده، از قرار معلوم، این نکته را به حساب نمی آورد که سیاست علم و هنریست که از آسمان نازل نمی شود و مفت به دست نمی آید و پرولتاریا، هر آینه خواستار پیروزی بر بورژوازی باشد، باید از خود

«سیاستمداران طبقاتی» پرولتسری پدید آورد و آن هم سیاستمدارانی که از سیاستمداران بورژوازی دست کمی نداشته باشند.

نویسنده ی نامه این نکته را بسیار خوب درک کرده است که فقط شوراهای کارگری می توانند وسیله ی نیل به هدف های پرولتاریا باشند نه پارلمان و البته هر کس تا کنون بدین مطلب پی نبرده باشد از بدترین مرتجعین است و لو این که دانشمندترین افراد، مجرب ترین سیاستمدار، صدیق ترین سوسیالیست، کتاب خوانده ترین مارکسیست و شریف ترین افراد یا سرپرست خانواده باشد. ولی نویسنده ی نامه این مسأله را حتی طرح هم نکرده و در فکر لزوم طرح آن هم نیست که آیا بدون وارد کردن سیاستمداران «شوروی» در داخل پارلمان، بدون متلاشی ساختن پارلمانتاریزم از داخل و بدون این که موجبات موفقیت شوراهای در انجام وظیفه ی آتی، یعنی برچیدن بساط پارلمان، از درون خود پارلمان فراهم گردد می توان شوراهای را به پیروزی بر پارلمان رسانید؟ و حال آن که نویسنده ی نامه فکر کاملاً صحیحی را بیان می کند حاکی از این که حزب کمونیست در انگلستان باید طبق اصول علمی عمل نماید. علم خواستار آنست که اولاً تجربه ی کشورهای دیگر در نظر گرفته شود، به خصوص اگر این کشورهای دیگر که ایضاً سرمایه داری هستند، با تجربه ای بسیار شبیه به این رویرو باشند یا این که چندی پیش آن را تجربه کرده باشند؛ ثانیاً تمام نیروها، گروه ها، احزاب، طبقات و توده هائی که در داخل یک کشور فعالیت می کنند در نظر گرفته شوند و به هیچ وجه سیاست براساس فقط تمایلات و نظریات، درجه ی آگاهی و آمادگی مبارزه ی یک گروه یا یک حزب تنها تعیین نگردد.

این که هندرسون ها، کلاینس ها، ماکدونالد ها و اسنوودن ها مرتجعین علاج ناپذیری هستند مطلبی صحیح است. هم چنین صحیح است که آن ها می خواهند زمام حکومت را به دست خود گیرند (و صمناً ائتلاف با بورژوازی را ترجیح می دهند) و طبق همان قواعد قدیمی بورژوائی «کشورداری کنند» و همین که به

حکومت رسیدند ناگزیر همانند شایدمان ها و نوسکه ها رفتار خواهند کرد. همه این ها درست است. ولی آن چه از این جا نتیجه می شود به هیچ وجه این نیست که پشتیبانی از آن ها خیانت به انقلاب است، بلکه اینست که انقلابیون طبقه ی کارگر باید، به منظور حفظ منافع انقلاب، تا حدود معینی از این حضرات پشتیبانی پارلمانی نمایند. برای توضیح این اندیشه دو سند سیاسی معاصر انگلیسی را شاهد می آورم:

(۱) نطق نخست وزیر لئوید جرج در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۰ (طبق شرح مندرجه در روزنامه*) «The Manchester Guardian» مورخه ۱۹ مارس ۱۹۲۰ (و ۲) استدلالات بانو سیلویا پانکهورست کمونیست «چپ» در مقاله نام برده بالا.

لئوید جرج در نطق خود با آسکویت (که خصوصاً به جلسه دعوت شده بود ولی از حضور در آن امتناع ورزید) و با آن لیبرال هانی که خواهان ائتلاف با محافظه کاران نموده بلکه خواستار نزدیکی با حزب کارگر هستند مباحثه کرده است (در نامه ی رفیق گالاخر به هیئت تحریریه هم به فاکت پیوستن لیبرال ها به حزب مستقل کارگر اشاره می شود). لئوید جرج کوشیده است ثابت کند که ائتلاف و آن هم ائتلاف محکم لیبرال ها با محافظه کاران ضروریست، زیرا در غیر این صورت ممکن است حزب کارگر پیروز گردد. که لئوید جرج «ترجیح می دهد» آن را حزب سوسیالیست «بنامد». حزبی که در راه «مالکیت دست جمعی» بر وسایل تولید می کوشد. پیشوای بورژوازی انگلستان برای مستمعین خود، یعنی اعضای حزب پارلمانی لیبرال، مطلبی را که از قرار معلوم تا آن زمان از آن اطلاع نداشتند به زبانی عامه فهم توضیح می دهد و می گوید «در فرانسه این را کمونیزم می نامیدند»، «در آلمان سوسیالیزم می نامیدند، و در روسیه بلشویزم نامیده می شود». لئوید جرج توضیح می دهد که برای لیبرال ها این موضوع از نظر اصولی ناپذیرفتنی است زیرا لیبرال ها از لحاظ

*- پاسبان مانچستر. مترجم.

اصولی طرفدار مالکیت خصوصی هستند. ناطق اظهار داشت که «تمدن در خطر است» و لذا لیبرال ها و محافظه کاران باید متحد شوند...

للوید جرج گفت: «... اگر شما به نواحی زراعتی بروید من قبول دارم که شما در آن جا همان تقسیم بندی های حزبی قدیمی را که شکل سابق خود را حفظ کرده اند، خواهید دید. در آن جا خطر دور است. آن جا خطر وجود ندارد. ولی وقتی دامنه کار به نواحی روستائی کشیده شود آن وقت در آن جا هم خطر به همان اندازه عظیم خواهد شد که اکنون در برخی از نواحی صنعتی عظیم است. چهار پنجم کشور ما به صنعت و بازرگانی و به زحمت یک پنجم آن به زراعت اشتغال دارد. این یکی از نکات است که هر وقت من راجع به خطرهای آینده می اندیشم همیشه آن را در نظر دارم. در فرانسه اهالی به زراعت اشتغال دارند و در آن جا مبنای قابل ملاحظه ای برای نظریات معینی وجود دارد که حرکتش چندان سریع نیست و برای جنبش انقلابی چندان آسان نیست که آن را برانگیزد. در کشور ما وضع بر منوال دیگر است. کشور ما را از هر کشور دیگری در جهان زودتر می توان واژگون ساخت و اگر تزلزل در آن آغاز گردد، به علل مذکور، ورشکستگی آن شدیدتر از سایر کشورها خواهد بود».

خواننده از این جا می بیند که آقای للوید جرج نه تنها شخص بسیار عاقلی است بلکه از مارکسیست ها هم خیلی چیزها آموخته است. گناه نیست اگر ما هم از للوید جرج چیزی بیاموزیم.

ذکر قسمت زیرین مباحثه ای که پس از نطق للوید جرج در گرفت نیز جالب توجه است:

«آقای والاس (Wallace): من می خواستم سؤال کنم که نظر نخست وزیر در باره ی نتایج سیاست وی در نواحی صنعتی نسبت به کارگران صنایع، که بسیاری از آنان در حال حاضر لیبرال هستند و پشتیبانی زیادی از ما می نمایند. چیست. آیا این

نتیجه محتمل نیست که سیاست مزبور موجب افزایش فوق العاده ی نیروی حزب کارگر توسط کارگرانی بشود که در حال حاضر یاران صدیق ما هستند؟
نخست وزیر: من به کلی عقیده ی دیگری دارم. همانا این واقعیت که لیبرال ها با یکدیگر مبارزه می کنند بدون شک عده بسیار زیادی از لیبرال ها را از فرط نومییدی به جانب حزب کارگر می کشاند و هم اکنون عده زیادی از لیبرال ها، که افراد بسیار با استعدادی هستند، به آن جا رفته اند و اکنون به بدنام کردن دولت مشغولند. نتیجه بدون شک این است که روحیه ی عمومی به میزان قابل ملاحظه ای به نفع حزب کارگر استحکام می پذیرد. چرخش افکار عمومی به سوی لیبرال هائی نیست که خارج از حزب کارگر هستند بلکه به سوی حزب کارگر است و تجدید انتخابات در بعضی نقاط شاهد این مدعاست.

به طور حاشیه باید متذکر شویم که این استدلال به ویژه نشان می دهد که چگونه عاقل ترین افراد بورژوازی دچار سر در گمی شده و نمی توانند از سفاهت های اصلاح ناپذیر اجتناب ورزند. همین امر موجب فناء بورژوازی خواهد شد. ولی افراد ما می توانند حتی سفاهت هم مرتکب شوند (البته به شرطی که این سفاهت ها خیلی بزرگ نباشد و به موقع اصلاح شود) و مع الوصف سرانجام پیروز خواهند شد.

سند سیاسی دیگر، استدلالات بعدی رفیق سلویا پانکهورست کمونیست «چپ» است:

«... رفیق اینکبین (دبیر حزب سوسیالیست بریتانیا) حزب کارگر را «سازمان عمده ی جنبش طبقه ی کارگر» می نامد. رفیق دیگری از حزب سوسیالیست بریتانیا در کنفرانس انترناسیونال سوم نظریه ی حزب سوسیالیست بریتانیا را از این هم برجسته تر بیان داشت. وی گفت: «ما به حزب کارگر به عنوان طبقه ی متشکل کارگر می نگریم».

ما درباره ی حزب کارگر چنین نظری نداریم. حزب کارگر از لحاظ عده ی اعضاء خود بسیار بزرگ است. گرچه بخش بسیار مهمی از اعضاء آن غیر فعال و بی حال هستند؛ این ها مردان و زنان کارگری هستند که برای آن وارد تردیونیون شده اند که رفقای هم کارگاه آن ها تردیونیونیست هستند و نیز برای آن که می خواهند مدد معاش دریافت دارند.

ولی ما ضمناً معترفیم که کثرت عده ی اعضاء حزب کارگر علتش هم چنین اینست که حزب مزبور مولود آن مکتب فکریست که اکثریت طبقه ی کارگر بریتانیا هنوز از حدود آن پا فراتر نه نهاده و حال آن که در اذهان مردم موجبات تحولات عظیمی فراهم می گردد و این مردم به زودی این وضع را دگرگون خواهند ساخت...».

«... حزب کارگر بریتانیا، نظیر سازمان های سوسیال- میهن پرستان سایر کشورها، در جریان تکامل طبیعی جامعه، حتماً به حکومت خواهد رسید. وظیفه ی کمونیست ها به وجود آوردن نیروهائی است که بتواند سوسیال میهن پرستان را سرنگون سازد و ما نباید در کشور خود نه این کار را به تعویق اندازیم و نه تردیدی در آن نشان دهیم.

ما نباید انرژی خود را، با افزودن به نیروی حزب کارگر» پراکنده سازیم؛ به حکومت رسیدن حزب کارگر حتمی است. ما باید نیروهای خود را برای ایجاد جنبش کمونیستی که بر این حزب غلبه خواهد کرد متمرکز سازیم. حزب کارگر به زودی کابینه تشکیل خواهد داد؛ اپوزیسیون انقلابی باید برای حمله به زودی آماده باشد...».

بدین طریق بورژوازی لیبرال از سیستم «دو حزبی» (استثمارگران). از سیستمی که تجربه ی دیرین قدس تاریخی به آن داده بود- و برای استثمارگران فوق العاده سودمند بود- دست می کشد و اتحاد این دو نیرو را برای مبارزه بر ضد حزب کارگر ضروری می شمرد. بخشی از لیبرال ها، همانند موش هائی که از کشتی در حال غرق می گریزند به حزب کارگر روی آور می شوند. کمونیست های چپ برآنند که انتقال

حکومت به دست حزب کارگر حتمی است و معترفند که اکنون اکثریت کارگران طرفدار این حزبند. ولی از این جا نتیجه ی عجیبی را می گیرند که رفیق سیلونا پاتکهورست آن را بدین سان فرمول بندی می کند:

حزب کمونیست نباید مصالحه نماید... این حزب باید آئین خود را منزه و استقلال خود را در برابر رفرمیزم بدون لکه نگاه دارد؛ مأموریت وی اینست که، بدون توقف و بدون انحراف از راه خود، مستقیماً به سوی انقلاب کمونیستی پیش رود».

برعکس، از این واقعیت که اکثریت کارگران در انگلستان هنوز از کرنسکی ها یا شایدمان های انگلیسی پیروی می کنند و هنوز از دولت مرکب از این افراد تجربه ای را که هم در روسیه و هم در آلمان برای پیوستن توده های کارگر به کمونیزم لازم آمد. به دست نیاورده اند، بدون شک این نتیجه به دست می آید که کمونیست های انگلیس باید در پارلمانتاریزم شرکت ورزند و باید از داخل پارلمان به توده ی کارگر کمک کنند تا نتایج کابینه های هندرسون ها و اسنودن ها را در عمل به بینند و نیز باید به هندرسون ها و اسنودن ها کمک نمایند تا بر اتحاد لئوید جرج و چرچیل فائق آیند. رفتاری غیر از این، دشوار ساختن امر انقلاب است، زیرا بدون تغییر عقاید اکثریت طبقه ی کارگر انقلاب غیرممکن است و این تغییر را هم تجربه ی سیاسی توده ها ایجاد می نماید نه این که تبلیغات فقط «بدون مصالحه و بدون انحراف به پیش»، اگر این شعار را اقلیت علناً ناتوانی از کارگران اعلام نماید که می داند (یا به هر حال باید بداند) که اکثریت در صورت پیروزی هندرسون و اسنودن بر لئوید جرج و چرچیل پس از مدت قلیلی از پیشوایان خود مأیوس شده و به پشتیبانی از کمونیزم خواهد پرداخت (یا به هر حال نسبت به کمونیست ها روش بی طرفی و بیشتر هم بی طرفی نیکخواهانه در پیش خواهد گرفت)،- آن وقت چنین شعاری آشکارا اشتباه است. این درست بدان ماند که ده هزار سرباز به پنجاه هزار سرباز دشمن در هنگامی حمله برند که می بایست «توقف کند». «از راه منحرف شوند» و حتی «مصالحه» نمایند، تا این که صد هزار نفری که برای تقویت آن ها

در نظر گرفته شده اند ولی فوراً قادر به عمل نیستند از راه برسند. این یک تاکتیک جدی طبقه ی انقلابی نبوده بلکه کودکی روشن فکرانه است.

قانون اساسی انقلاب، که تمام انقلاب ها و از آن جمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آن را تأیید نموده اند، از این قرار است: برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و ستم کش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغییر آن را طلب نمایند: برای انقلاب ضروریست که استثمارگران نتوانند به شیوه ی سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آن هنگامی که «پایینی ها» نظام کهنه را نخواهند و «بالایی ها» نتوانند به شیوه ی سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب می تواند پیروز گردد. این حقیقت را به عبارت دیگر چنین می توان بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران ملی عمومی (که هم استثمار شونده گان و هم استثمارگران را در بر گیرد) غیرممکن است. لذا، برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران (یا به هر حال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً به ضرورت انقلاب پی برند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند؛ ثانیاً طبقات حاکمه به آن چنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده ترین توده ها را نیز به سیاست جلب نماید (علامت هر انقلاب واقعی آنست که عده نمایندگان قادر به مبارزه ی سیاسی در بین توده ی زحمت کش و ستم کشی، که تا آن زمان در بی حالی به سر می بردند، به سرعت ده برابر یا حتی صد برابر شود) و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون ممکن نماید.

در انگلستان، چنان که ضمناً به ویژه از نطق للوید جرج هم دیده می شود، این دو شرط انقلاب موفقیت آمیز پرولتری به عیان در حال رشد است. و اشتباهات کمونیست های چپ اکنون بخصوص از این جهت بسیار خطرناک است که روش برخی از انقلابیون نسبت به هر یک از این شرایط به حد کافی فکورانه، به حد کافی دقیق، به حد کافی آگاهانه و به حد کافی از روی حساب نیست. اگر ما یک گروه انقلابی نبوده بلکه حزب طبقه ی انقلابی هستیم، اگر ما می خواهیم توده ها را به

دنبال خود ببریم (بدون این امر بیم آن می رود که ما یاوه گویانی بیش نباشیم)، آن گاه موظفیم اولاً به هندرسون یا اسنوندن کمک کنیم تا لئوید جرج و چرچیل را بکوبند (حتی به عبارت صحیح تر: اولی ها را وادار نماییم تا دومی ها را بکوبند، زیرا اولی ها از پیروزی خود می ترسند!) ثانیاً به اکثریت طبقه ی کارگر کمک کنیم تا با تجربه ی شخصی خود به حقانیت ما یعنی به بی مصرفی کامل هندرسون ها و اسنوندن ها و طبیعت خرده بورژوا منشانه و خانناه آنان و ناگزیری ورشکستگی آنان یقین حاصل نمایند؛ ثالثاً آن لحظه ای را نزدیک کنیم که در آن، بر اساس نوید شدن اکثریت کارگران از هندرسون ها می توان با شانس جدی به موفقیت، دولت هندرسون ها را که در آن موقع با سراسیمگی بیشتری خود را به این در و آن در خواهد زد، سرنگون ساخت، بخصوص با در نظر گرفتن این که حتی لئوید جرج بسیار عاقل و بسیار معتبر هم که خرده بورژوا نبوده، بلکه بورژوا بزرگ است، سراسیمگی کامل از خود نشان می دهد و بیش از پیش خود (و تمام بورژوازی) را، خواه با «کشمکش های» دیروزی خود با چرچیل و خواه با «کشمکش های» امروزی خود با آسکویت، ضعیف می سازد.

صریح تر بگویم. کمونیست های انگلیسی، به عقیده ی من، باید هر چهار حزب و گروه خود را (که همه خیلی ضعیف و برخی به کلی ضعیفند) بر پایه اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتمی در پارلمان، در یک حزب واحد کمونیست متحد سازند. حزب کمونیست به هندرسون ها و اسنوندن ها یک «مصالحه» یا سازش انتخاباتی بدین مضمون پیشنهاد می نماید: مبارزه ی مشترک علیه اتحاد لئوید جرج و محافظه کاران، تقسیم کرسی های پارلمان طبق تعداد آرائی که کارگران به حزب کارگر یا به کمونیست ها داده اند (نه در انتخابات، بلکه در اخذ رأی مخصوص)، حفظ آزادی کامل تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی. بدون این شرط اخیر، البته نمی توان انتلاف نمود، زیرا این خیانت خواهد بود: کمونیست های انگلیسی مطلقاً باید به همان گونه از آزادی کامل در افشاء هندرسون ها و اسنوندن ها دفاع نمایند و آن را

محفوظ دارند که بلشویک های روس (طی یازده سال از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷) در برابر هندرسون ها و اسننودن های روسی یعنی منشویک ها از آن دفاع می کردند و آن را محفوظ داشتند.

اگر هندرسون ها و اسننودن ها ائتلاف را با این شرایط بپذیرند برد با ما خواهد بود، زیرا برای ما به هیچ وجه تعداد کرسی های پارلمان مهم نیست و ما در بند این موضوع نیستیم و در این مورد با گذشت خواهیم بود (ولی هندرسون ها و به ویژه دوستان جدید آنان- یا اربابان جدید آن ها- لیبرال ها، که به حزب مستقل کارگر پیوسته اند، بیش از هر چیز در بند این موضوع هستند). برد با ما خواهد بود، زیرا تبلیغات خود را در لحظه ای بین توده ها خواهیم برد، که خود لئوید جرج آن ها را «به جوش آورده است» و بدین طریق ما در این لحظه نه تنها به حزب کارگر کمک خواهیم کرد تا زودتر دولت خود را تشکیل دهد، بلکه به توده ها نیز کمک خواهیم کرد تا به تبلیغات کمونیستی ما، که آن را بدون کم و کاست و بدون این که در هیچ مورد سکوت نمائیم، علیه هندرسون ها انجام خواهیم داد، زودتر پی ببرند.

اگر هندرسون ها و اسننودن ها امتناع ورزند از این که طبق این شرایط با ما ائتلاف نمایند، برد ما از آن هم بیشتر خواهد بود. زیرا فوراً به توده ها نشان داده ایم (در نظر داشته باشید که حتی در داخل حزب مستقل کارگر هم، که صرفاً منشویکی و به کلی اپورتونیست است، توده طرفدار شوراها است) که هندرسون ها نزدیکی خود را با سرمایه داران به اتحاد در بین تمام کارگران ترجیح می دهند. در مقابل توده برد ما فوری خواهد بود، زیرا توده، به ویژه پس از توضیحات درخشان و بسیار صحیح و بسیار مفید لئوید جرج (مفید برای کمونیزم) از اتحاد کلیه ی کارگران علیه اتحاد لئوید جرج با محافظه کاران، هواداری خواهد کرد. برد فوری با ما خواهد بود، زیرا به توده ها نشان می دهیم که هندرسون ها و اسننودن ها، از پیروزی بر لئوید جرج بیم دارند و می ترسند به تنهایی زمام حکومت را به دست گیرند و می کوشند در خفا پشتیبانی لئوید جرج را، که آشکارا علیه حزب کارگر به سوی محافظه کاران

دست دراز می کند، به جانب خود جلب نمایند. باید متذکر شویم که در روسیه پس از انقلاب ۲۷ فوریه ی سال ۱۹۱۷ (مطابق با تقویم قدیم) علت موفقیت تبلیغات بلشویک ها علیه منشویک ها و اس ارها (یعنی هندرسون ها و اسننودن های روسی) همانا یک چنین کیفیتی بود. ما به منشویک ها و اس ارها می گفتیم: زمام حکومت را تماماً بدون شرکت بورژوازی به دست خود بگیرید، زیرا شما در شوراها اکثریت دارید (در نخستین کنگره ی کشوری شوراهای روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ بلشویک ها فقط ۱۳ درصد آراء را داشتند). ولی هندرسون ها و اسننودن های روسی می ترسیدند بدون بورژوازی زمام حکومت را به دست گیرند و هنگامی که بورژوازی انتخابات مجلس مؤسسان را به تعویق می انداخت. زیرا به خوبی می دانست که اکثریت را اس ارها و منشویک ها (که هر دو با هم ائتلاف سیاسی بسیار محکمی داشتند و هر دوی آن ها عملاً نماینده ی یک دموکراسی خرده بورژوانی بودند) خواهند برد* اس ارها و منشویک ها قادر نبودند مجدانه و تا حصول پیروزی نهائی بر ضد این تعویق ها مبارزه نمایند.

در صورت امتناع هندرسون ها و اسننودن ها از ائتلاف با کمونیست ها، برد فوری در کار جلب هواخواهی توده ها و بدنام ساختن هندرسون ها و اسننودن ها با کمونیست ها خواهد بود، و اگر ما از این امر چند کرسی پارلمانی از دست بدهیم به هیچ وجه برایمان مهم نیست. در چنین صورتی فقط در عده ی معدودی از حوزه های انتخاباتی کاملاً مطمئن کاندید خواهیم داد، یعنی در جاهائی که شرکت کاندیدهای ما در انتخابات آن جا موجب غلبه کاندید لیبرال بر کاندید لیبرالیست (عضو حزب کارگر) نگردد. ما به تبلیغات قبل از انتخاباتی دست خواهیم زد و اوراقی به نفع کمونیزم

*- در انتخابات مجلس مؤسسان روسیه در نوامبر ۱۹۱۷، که به موجب آمار بیش از ۳۶ میلیون انتخاب کننده در آن شرکت داشت، ۲۵ درصد آراء به بلشویک ها و ۱۳ درصد به احزاب مختلف ملاکین و بورژوازی و ۶۲ درصد به دموکراسی خرده بورژوازی یعنی به اس ارها و منشویک ها و گروه های کوچک خویشاوند آنان داده شد.

پخش خواهیم نمود و در کلیه ی حوزه هائی که خود کاندید نداریم، توصیه خواهیم کرد که به نفع کاندید لیبرویست علیه کاندید بورژوا رأی بدهند. اگر رفیق سیلویا پانهورست و رفیق گالاخر این عمل را خیانت نسبت به کمونیزم یا امتناع از مبارزه با سوسیال خاننین تلقی نمایند، اشتباه می کنند، بر عکس این عمل بدون شک به نفع انقلاب کمونیستی تمام خواهد شد.

برای کمونیست های انگلیس اکنون در موارد بسیار زیادی دشوار است که حتی با توده تماس حاصل نمایند و حتی توده را وادار کنند که به حرف آن ها گوش بدهد. اگر من به عنوان یک کمونیست صحبت نمایم و دعوت کنم که بر ضد لئوید جرج به هندرسون رأی دهند، یقیناً به شنیدن حرف من حاضر خواهند شد. و من خواهم توانست به زبانی عامه فهم نه تنها این موضوع را توضیح دهم که چرا شوراهای پارلمان بهتر و دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری چرچیل (که خود را با تابلوی «دموکراسی» بورژوائی استتار نموده است) نیکوتر است، بلکه این موضوع را نیز توضیح دهم که من می خواهم هندرسون را با رأی خود درست همان گونه نگاه دارم که طناب، شخص به دار آویخته را نگاه می دارد؛- من می توانم توضیح دهم که نزدیک شدن هندرسون ها به امر تشکیل کابینه ای از خودشان، همان گونه حقانیت مرا ثابت خواهد کرد، همان گونه توده ها را به سوی من جلب خواهد نمود و همان گونه مرگ سیاسی هندرسون ها و اسننودن ها را تسریه خواهد کرد که در مورد هم فکران آنان در روسیه و در آلمان مشاهده شد.

و اگر به من اعتراض کنند که این یک تاکتیک بسیار «محیلانه» یا بغرنج است و توده ها آن را نخواهند فهمید و چنین تاکتیکی موجب تعرقه و پراکندگی قوای ما خواهد شد و مانع آن خواهد گشت که تمام قوا برای انقلاب شوروی تمرکز شود و هکذا، آن وقت من در پاسخ معترضین «چپ» خواهم گفت: آنین پرستی خشک مغزانه خود را به گردن توده ها نیاندازید! یقین است که سطح فرهنگی توده در روسیه بالاتر از انگلستان نبوده، بلکه پائین تر است. معذک توده ها منظور بلشویک ها را

درک کردند و این کیفیت که بلشویک ها در آستان انقلاب شوروی، یعنی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ صورتی از کاندیدهای خود برای پارلمان بورژوایی (مجلس مؤسسان) ترتیب دادند و همان فردای انقلاب شوروی یعنی در نوامبر سال ۱۹۱۷، در همان انتخابات مجلس مؤسسانی شرکت کردند که در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ توسط خود آنان منحل گردید، نه تنها برای بلشویک ها مانعی ایجاد نکرد. بلکه به آنان کمک نمود.

من در این جا نمی توانم دومین اختلاف نظر بین کمونیست های انگلیسی را مبنی بر این که آیا باید با حزب کارگر متحد شد یا نه مورد بررسی قرار دهم. چون که مدارک من در مورد این مسأله بسیار کم و خود این مسأله هم بسیار بغرنج است، زیرا «حزب کارگر» بریتانیا وضع فوق العاده ویژه ای دارد و از لحاظ ساختمان خود شباهتش با احزاب معمولی قاره ی اروپا بسیار کم است. ولی شکی نیست که اولاً در مورد این مسأله هم هر کس بخواهد تاکتیک پرولتاریای انقلابی را از اصولی نظیر این اصل استنتاج نماید که: «حزب کمونیست باید آئین خود را منزه و استقلال خود را در برابر رفرمیسم بدون لکه نگاه دارد؛ مأموریت وی این است که، بدون توقف و بدون انحراف از راه خود مستقیماً به سوی انقلاب کمونیستی پیش رود»، ناگزیر دچار اشتباه خواهد شد، زیرا چنین اصولی فقط تکرار اشتباه کمونارهای بلانکیست فرانسویست که در سال ۱۸۷۴ هرگونه مصالحه و هرگونه توقفگاه بین راه را «نفی» می کردند. ثانیاً شکی نیست که در این مورد هم مثل همیشه وظیفه ی ما اینست که بتوانیم اصول کلی و اساسی کمونیزم را با آن خود ویژه گی مناسبات بین طبقات و احزاب و با آن خود ویژه گی حرکت تکاملی ابژکتیف به سوی کمونیزم که مختص هر کشوریست و ما باید بتوانیم آن را بررسی نمائیم و کشف کنیم و دریابیم،- تطبیق دهیم.

ولی این موضوع منحصر به کمونیزم انگلستان نبوده، بلکه نتیجه گیری های کلی مربوط به تکامل کمونیزم در همه ی کشورهای سرمایه داری را دربر می گیرد. و ما اکنون به این مطلب می پردازیم.